بیهقی مورخ معروف و دبیر مشهور

سید علینقی امین

در آغاز تاریخ مسعودی نوشته است: «گوینده‏ی این داستان ابو الفضل بیهقی‏ دبیر،از دیدار خویش چنین گوید که چون‏ سلطان ماضی محمود بن سبکتکین‏ غازی در غزنی فرمان یافت و ودیعت جان‏ شیرین را به جان‏آفرین تسلیم نمود».پس خود ابو الفضل‏ بیهقی بنابر عبارات بالا خویشتن را دبیر محمود خوانده. ابو الحسن بیهقی در تاریخ بیهق نوشته است:

«او دبیر سلطان محمد بن محمود و دبیر سلطان مسعود،آن‏گاه دبیر سلطان مودود،آن‏گاه دبیر سلطان فرخزاد.چون مدت مملکت سلطان فرخ‏زاد منقطع‏ شد،انزوا اختیار کرد و به تصانیف مشغول گشت.و مولد او دیه حارث‏آباد بوده است.و از تصانیف او کتاب‏ زینةالکتاب است و در آن فن مثل آن کتاب نیست.و تاریخ ناصری از اول ایام سبکتکین تا اول ایام‏ سلطان ابراهیم روزبه‏روز را تاریخ ایشان بیان کرده‏است و آن همانا سی مجلد زیادت باشد.از آن مجلدی چند در کتاب‏خانه‏ی سرخس دیدم و مجلدی چند در کتاب‏خانه‏ی‏ مهد عراق و مجلدی چند در دست هرکسی و تمام ندیدم‏ و با فصاحت و بلاغت احادیث بسیار سماع داشته است». ابو الحسن بیهقی در تارخ بیهق،از صفحه‏ی 175 تا 178 ذکر او نموده و در پایان وفات او را در صفر سنه‏ی‏ 470 نوشته.

در تاریخ برگزیدگان درباره‏ی ابو الفضل بیهقی‏ مزبور چنین می‏نویسد در صفحه‏ی 287:

«ابو الفضل بیهقی از مشهورترین مورخان فارسی زبان‏ است که به سال 385 هجری در قریه‏ی حارث‏آباد بیهق‏ متولد شده،اوائل عمر را در نیشابور به تحصیل اشتغال‏ داشته،سپس به سمت دبیری وارد دیوان رسائل‏ سلطان محمود غزنوی گردیده و در زیردست خواجه‏ ابونصر مشکان،رییس دیوان به دبیری اشتغال ورزیده است.کتاب‏ تاریخ او از صحیح‏ترین و معتبرترین منابع تاریخ ایران،راجع به اواخر سمامانیان و اوایل غزنویان است و به تاریخ مسعودی معروف می‏باشد. وفات بیهقی در سال 470 هجری اتفاق افتاده،در ماه صفر در سن 85 سالگی».

دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات ایران،مطبوعه در 1320 خورشیدی در صفحه‏ی 103 چنین می‏نگارد:«ابو الفضل بیهقی،تالیفات‏ فضلای فوق(قبلا جمعی را نام برده است)چنان‏که دیده شد،اغلب به‏ عربی بود،ولی شاهکار ابو الفضل بیهقی به فارسی‏ست.

بیهقی مدت نوزده سال منشی دیوان رسائل غزنویان بود.تاریخی‏ بزرگ در حالات سلاطین آن سلسله که به سی جلد می‏رسیده و گویا موسوم به تاریخ آل ناصر بوده به فارسی بلیغ و شیرین تالیف کرده، افسوس جز چند جلد ناقص آن‏که در شرح حالات،سلطنت و وقایع‏ روزگار سلطان مسعود و موسوم به تاریخ مسعودی است و به تاریخ‏ بیهقی مشهور است،باقی نمانده؛به حکم این کتاب بیهقی بی‏گمان در زبان فارسی استاد بلاغت بوده و سبک سخن،شیوه و نویسندگی او در کم‏تر کتاب فارسی یافت می‏شود.چیزی که در باب این کتاب‏ به‏خصوص جالب نظر است،همانا عبارت است از حق پرستی و صدق‏خواهی مولف.کسیکه آن را به دقت بخواند،به یقین درمی‏یابد که‏ بیهقی در آن زمان،یعنی نهصد سال پیش،چه‏گونه بی طرفانه‏ تاریخ‏نویسی می‏کرده و از راستی منحرف نمی‏شده،در 451 به تالیف‏ پرداخت و در 470 وفات نمود».

و نیز در صفحه‏ی 248 همان‏ کتاب در عنوان:تاریخ بیهقی، به شرحی آن کتاب و مولف آن را ستوده‏ پس از نوشته است که:«ابو الفضل‏ بیهقی در ضمن ذکر وقایع تاریخ خود، امثال و اشعار مناسب آورده و از فضلا و ادبا نام برده است،به‏طوری‏که این کتاب‏ در ردیف شاهکارها بهترین نمونه‏های‏ نثر فارسی قرار گرفته.ابو الفضل بیهقی، تاریخ خود را در زمان حکومت فرخ‏زاد، پسر سلطان محمود،یعنی سال 451 هجری شروع نموده و گویا اتمام آن‏ چند سال طول داشته است».دکتر رضازاده شفق مزبور در صفحه‏ی مذکور در پایان گفتارش،تولد بیهقی را در 385 و وفاتش را در 479[471؟]نوشته‏ است.نگارنده‏ی تاریخ سبزوار گوید که همین دکتر در صفحه‏ی 103 به‏طوی‏که قبلا اشاره نمودم،ضمن‏ عنوان ابو الفضل بیهقی سال وفات او را در 470 نوشته و هم از تاریخ بیهق و تاریخ برگزیدگان نقل کردم که وفات‏ بیهقی در سال 470 هجری قمری‏ بوده.بنابراین دکتر رضازاده شفق‏ مذکور در صفحه‏ی 248 کتاب تاریخ‏ ادبیات ایران،سال وفات بیهقی را برخلاف تعیین سال وفات در صفحه‏ی‏ 103 همان کتاب نوشته است.

دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران،چاپ 1336 خورشیدی از صفحه‏ی 890 تا صفحه‏ی 892 شرحی درباره‏ی ابوالفضل بیهقی‏ نوشته است.(برگرفته از تاریخ سبزوار، تالیف سید علینقی امین،تهران،انتشارات‏ دایرة المعارف ایران‏شناسی،چاپ عکسی‏ به خط مولف)

قصیده‏یی برای بیهقی

هومن یوسفدهی-تهران

دل هوای بیهقی آن خواجه‏ی دوران کند یادی از آن پیر دانش‏پرور ایران کند دل سزاوارست بر این بس که نثرش خوش بود دل هرآن زیبا که بیند میل سوی آن کند آن‏چه آرد در سواد و آن‏چه آرد در بیاض‏ هوش را زایل نماید،عقل را حیران کند لفظ را بر تخت سلطانی نشاند با خرد ملک معنی را به دانش سخت آبادان کند در دبیری صد ید بیضاش میبینی اگر دست بیرون از بغل چون موسی عمران کند شاهد این مدّعا،تاریخ نغزش رو ببین‏ با دو صد گُل‏واژه بر دفتر چه گُل‏افشان کند در کتاب حق‏نمای خویش آن خواجه‏ی بزرگ‏ داستان پور میکال وزیر آن‏سان کند کاو تواند روز رستاخیز نامه‏ی بیهقی‏ در تظلّم‏گاه حقّ بر خویشتن برهان کند مرد دانش‏گر بخواند نامه‏ی او بی‏درنگ‏ پشت را بر آستان فضل او چوگان کند در حضور خواجه‏ی بو الفضل آن فخر قلم‏ فضل آن‏سوتر نشیند،کار بر فرمان کند نیست اکنون تا به چوگان قلم گوی سخن‏ در دل میدان کاغذ راند و جولان کند در غمش جفّ القلم گویم که مردی هم‏چو او در رثای پورمشکان خامه را گریان کند هم‏چو او باید برای هم‏چو او سازد مدیح‏ هر خسی را کی سزد تا مدحت نیکان کند

\*\*\*

خواجه بو الفضل ای که میدان سخن از آن تو خصم بو جهل تو باید ترک این میدان کند پیش نثر خوب تو کارایه‏ی دیوان بود گو به اسکافی که ترک دفتر و دیوان کند گو به گردیزی و عتبی تا نوشتن وانهند گو به مانی تا رود ارژنگ را پنهان کند هر دبیر آسمان و هر دبیری بر زمین‏ سخت شاید نثر نیکوی ترا میزان کند واژه در فرمان بیاری چون سلیمان نبی‏ کاو به فرمان خیل دیوان جمله در فرمان کند ابر نیسان است گویی کلک حسن‏آرای تو دفتر دیوان بسان دفتر بستان کند برگ‏برگ دفتر از شادی درآید در سماع‏ تا قلم را چون تویی بر سینه‏اش جنبان کند خود نبودی در بر بوذرجمهر بختگان‏ تا ترا دستور خود،دستور نوشروان کند شایدت گر از فصاحت فخر بر اقران کنی‏ هم‏چو یوسف کز عزیزی فخر بر اخوان کند خود طبیب جهل خلقی زان که مرد دانشی‏ جهل مردم را به غیر از علم کی درمان کند؟ غزنوی قدر هنر داند؟نداند تا تو را پُر ز یاقوت و گهر هم‏دست و هم‏دامان کند شاه ترکان اهل سالوس و ریا باشد دریغ‏ چون تویی را کی شناسد تا بر او احسان کند؟ این که مسعود است چون حقّ ترا آرد به‏جای‏ آن‏که بد محمود آن با خواجه‏ی دهقان کند بر هنرمندان بسوزد سوزیان و اجر و ارج‏ گر هنر را زیور و پیرایه‏ی سلطان کند خواجه بنگر کار دیوان را چه مشکل گشته است‏ فکرت و رأی تون باید کارها آسان کند ای تو فرزین سخن بین کار با پیدق فتاد چون تویی باید که کار نثر بر سامان کند هومن آغاز قصیدت کرد با نام تو،حال‏ شعر خود را با دعا در حقّ تو پایان کند از سر رحمت ببخشاید ترا یزدان پاک‏ هم ترا جا در بهشت عدن جاویدان کند